

بکری



من یک نخود فرنگی متفاوتم

ایک باٹو

مترجم: رکسانا سپهر

من یک نخودفرنگی متفاوتم

انتشارات مبتکران	مشخصات نشر	: تهران، مبتکران، ۱۳۹۳
نویسنده و تصویرگر: اریک باتو	مشخصات ظاهری	: ۳۲ص، مصور (رنگی)، جدول (رنگی).
مترجم: رکسانا سپهر	یادداشت	: عنوان اصلی: Ce petit pois-là
ویراستار: مهسا نیکدل	یادداشت	: گروه سنی: الف، ب.
صفحه آرایی: فیروزه هادیان	موضوع	: داستان‌های تخیلی
شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۰۷ - ۲۰۱۱ - ۰۰	شناسه افزوده	: سپهر، رکسانا، ۱۳۴۸ - مترجم
چاپ اول: ۱۳۹۳	رده‌بندی دیویی	: ۱۳۹۲ م ۱۳۶ ب ۱۳۰ د ۱
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه	شماره کتابشناسی ملی	: ۳۴۱۲۹۷۶
قیمت: ۶۵۰۰ تومان		
چاپ و لیتوگرافی: کاج، مبتکران		
© حقوق چاپ و نشر، انحصاراً برای انتشارات مبتکران محفوظ است.		
اخذ حقوق چاپ و نشر در ایران توسط آژانس ادبی کیا		
این کتاب با رعایت حقوق معنوی اثر به چاپ رسیده است.		

«Ce petit pois-là»

Publisher: autrement Publishing House, 2010

©Text and Illustration by: Eric Battut

©Farsi translation published in 2013 by Mobtakeran Publishing House

Farsi translation rights arranged with Autrement rights & licensing Paris, France and KIA Literary Agency

اریک باٿو

من یک نخودفرنگی متفاوتم

مترجم: رکسانا سپهر

ویراستار: مهسا نیک دل

انتشارات مبتکران

یک نشای نخودفرنگی توی یک باغچه روییده بود.
همه‌ی نخودفرنگی‌ها به هم شباهت داشتند و خیلی خوشحال بودند.
ه غیر از یکی. این **نخودفرنگی** نمی‌خواست فقط یک نخودفرنگی مثل دیگر
وستانش باشد.



ناگهان این **نخودفرنگی** از پوستش پرید بیرون.
با خودش فکر کرد که دوست دارد به چه چیزی شبیه باشد: به یک کدو تنبل؟
یا به یک هویج؟ یا شاید به یک شلغم؟



یک طاووس پدیدار شد. **نخودفرنگی** با هیجان گفت:
«من می‌خواهم شبیه این پرنده شوم که دمش مثل یه دسته گل است.»

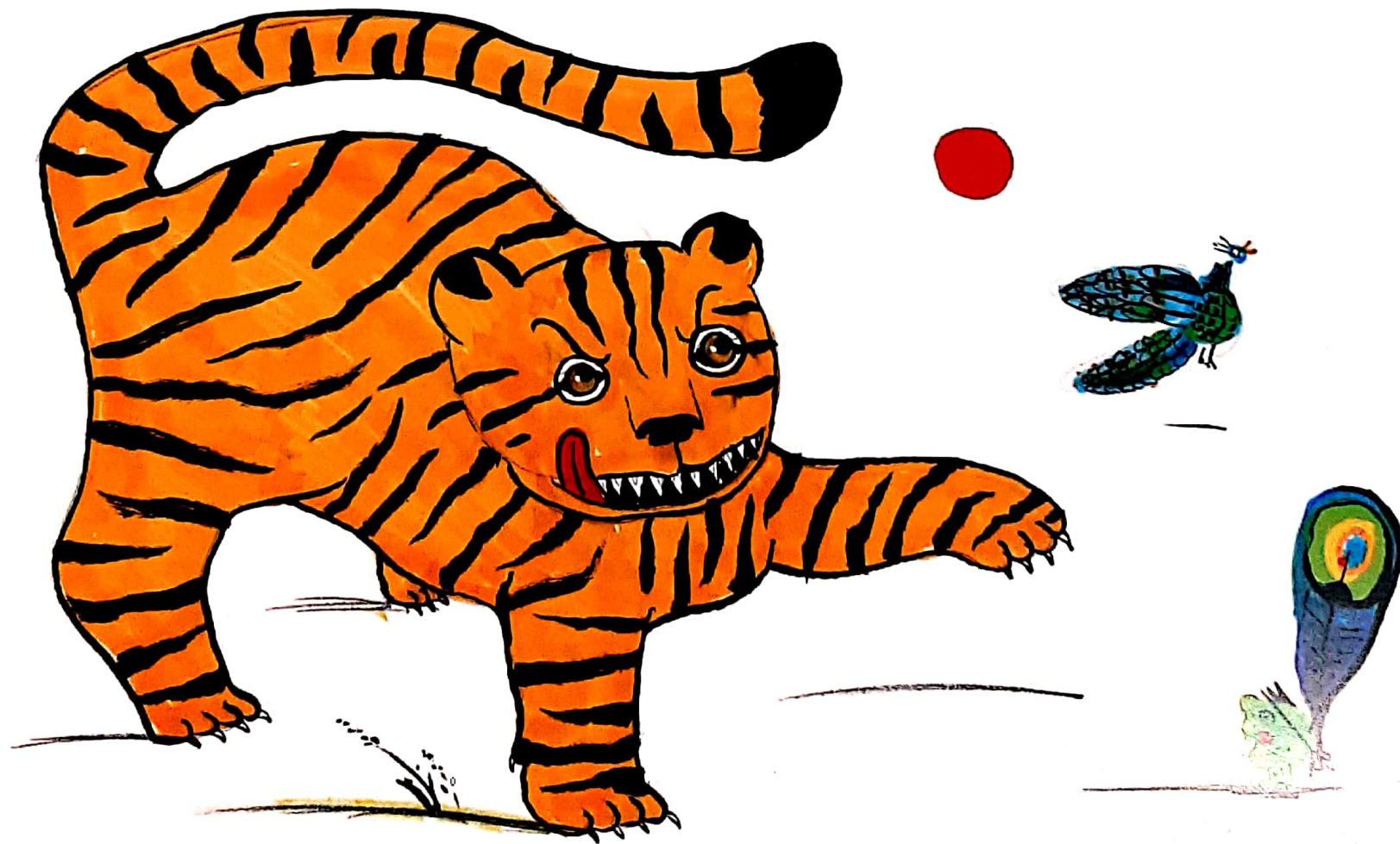


نخود فرنگی یکی از پَرها را برداشت و با یک نوار به خود بست. چه خوش تیپ
شد!



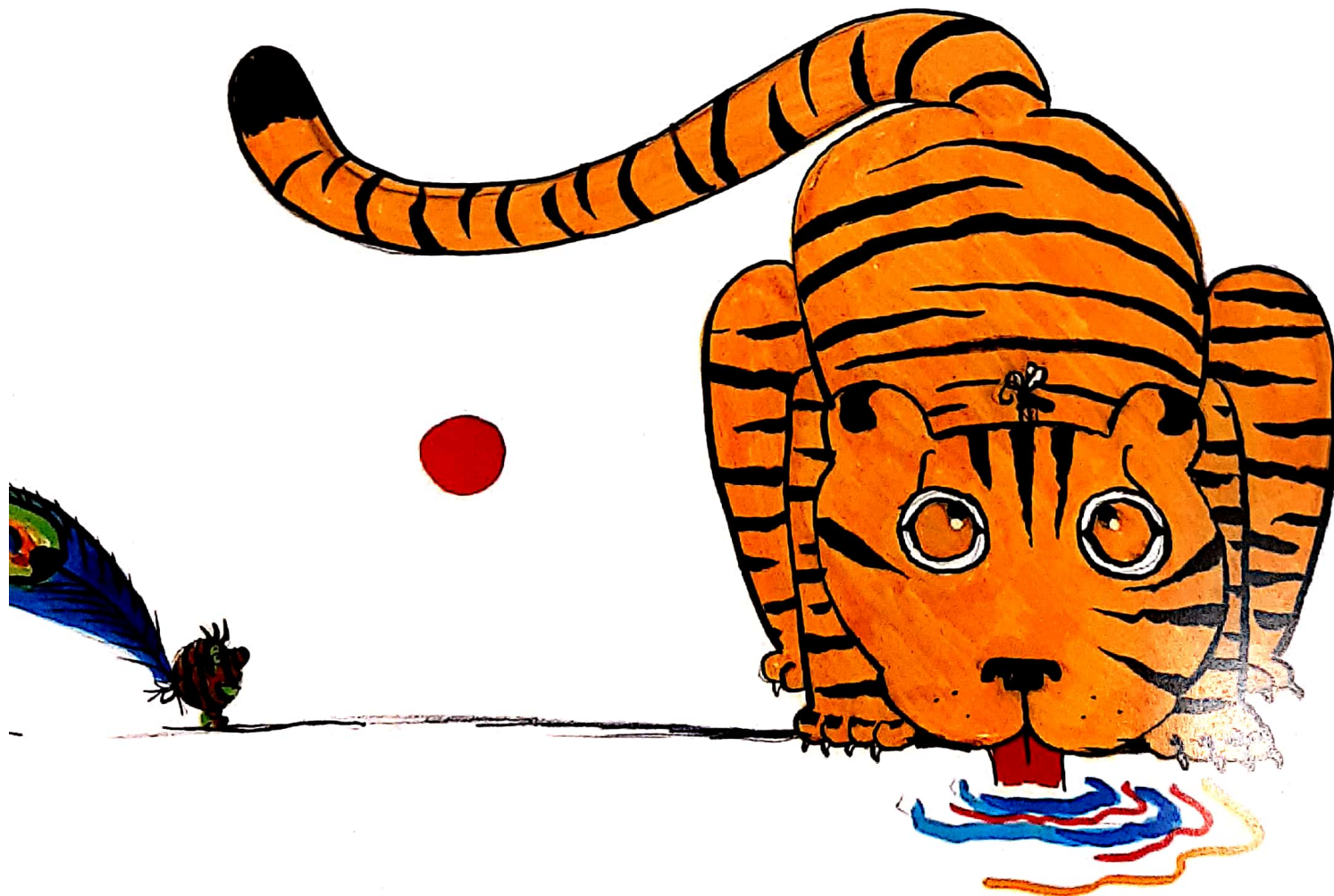
ناگهان یک ببر ظاهر شد و طاووس پا به فرار گذاشت. **نخودفرنگی** با هیجان گفت:

« من می‌خواهم شبیه این حیوانِ درنده شوم، چه دل و جراتی و چه پوست قشنگی دارد! »

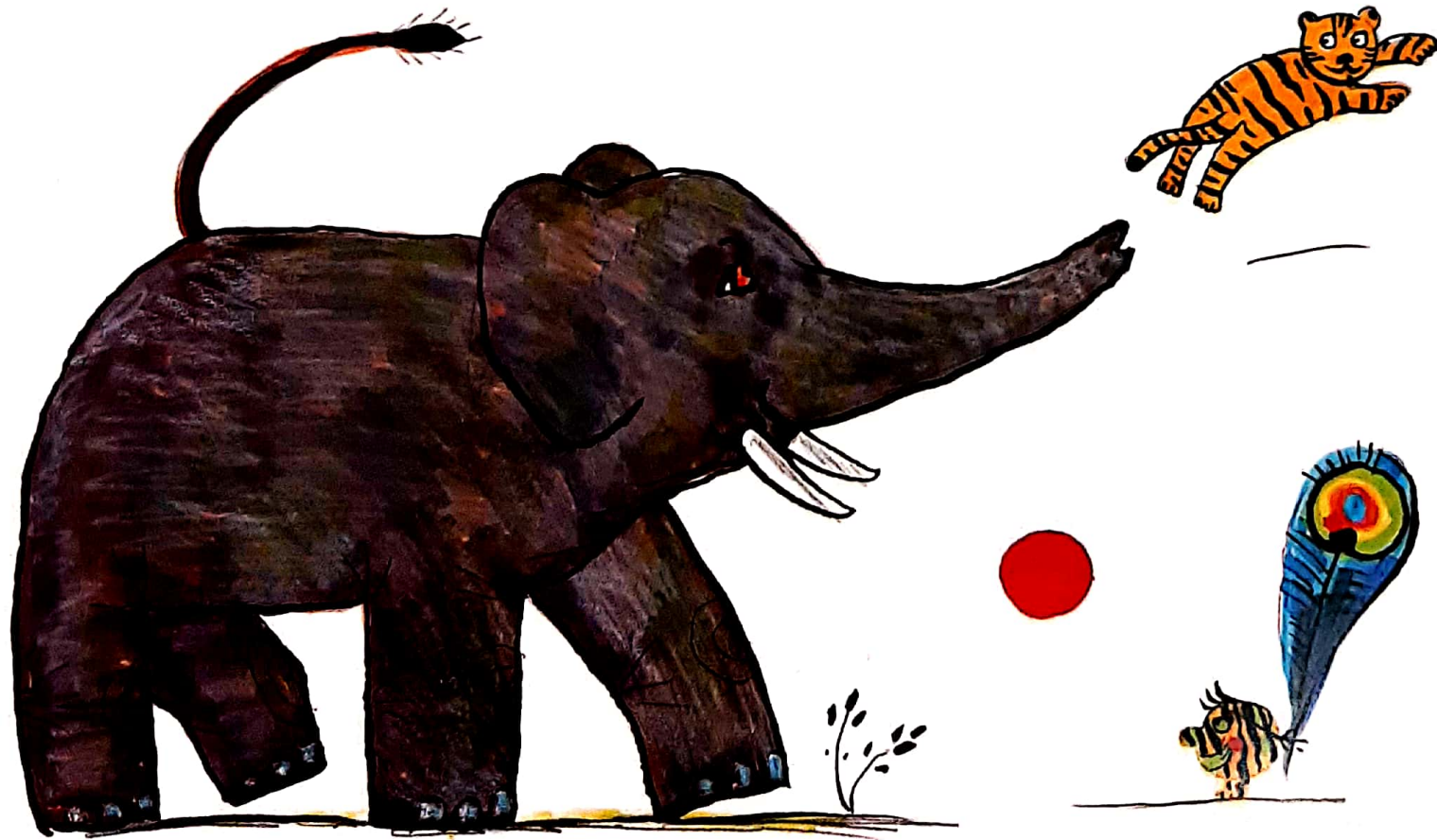




نخودفرنگی یک قلمو برداشت و خودش را راه راه کرد. چه خوش تیپ و خوش
قد و بالا شد!



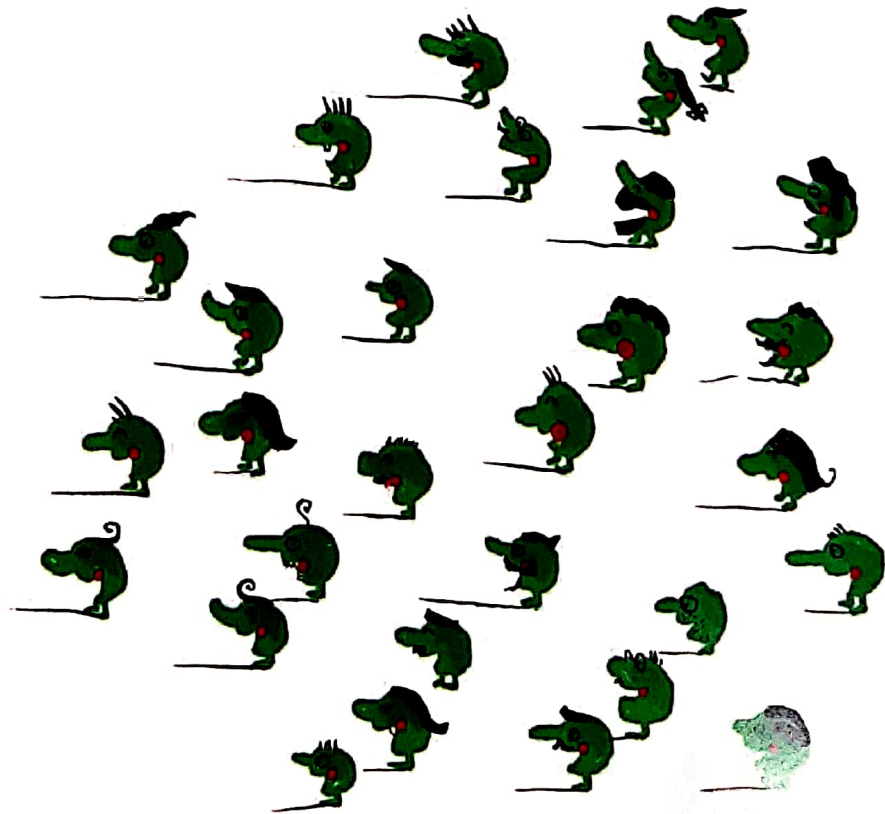
یک فیل نعره کشید و ببر چهار پا داشت چهارتای دیگر هم قرض کرد و فرار کرد. نخودفرنگی با هیجان فریاد کشید:
«من می‌خواهم شبیه این فیل باشم. دماغش اون قدر گنده است که جلب توجه می‌کند!»



نخودفرنگی با یک علف برای خودش خرطومی ساخت. از کارش راضی بود.
«به این خوش تیپی، با این دل و جرات، و با این قدرت، پس من توی دنیا تَک هستم.»

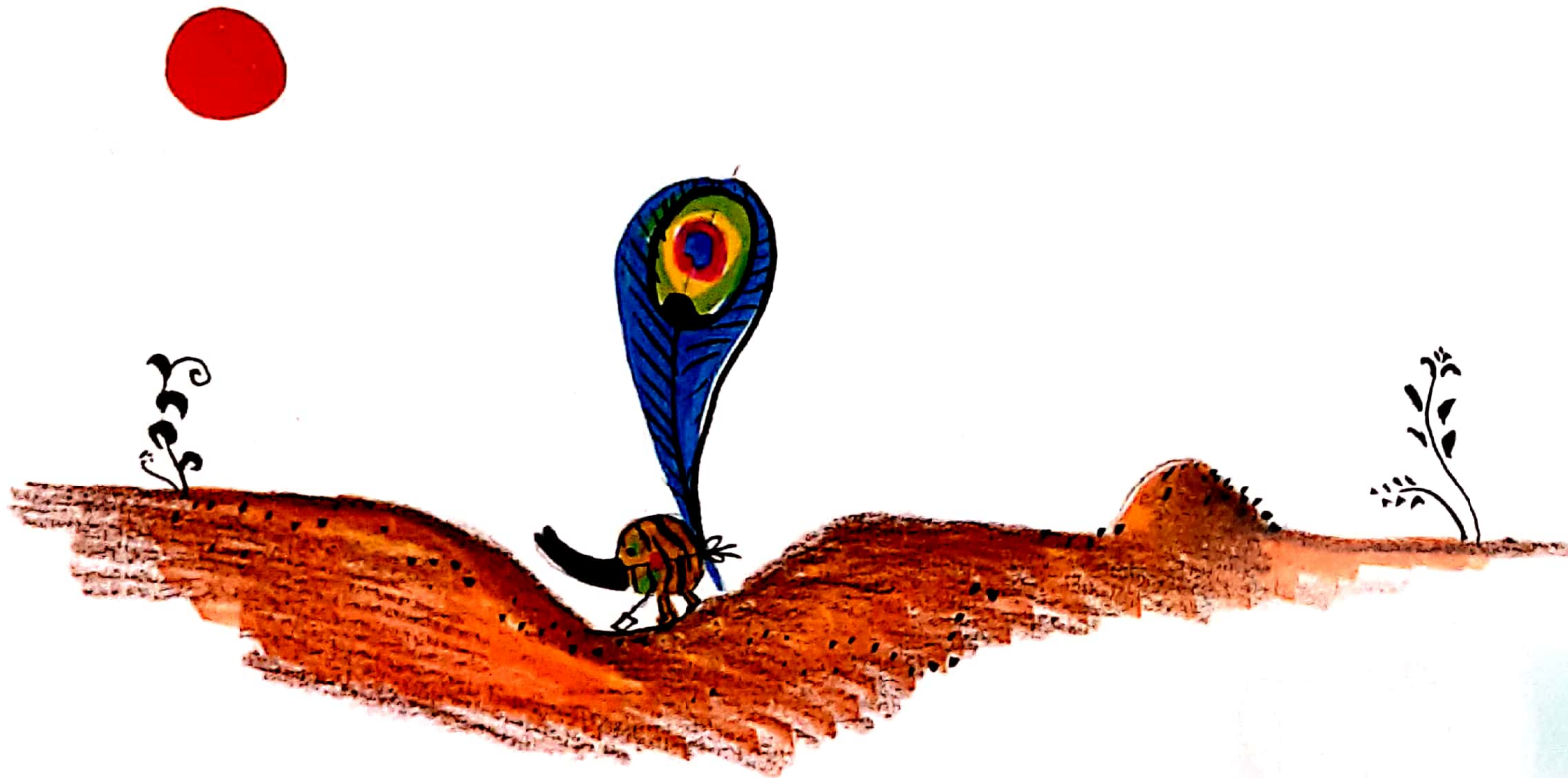


نخودفرنگی نزد دیگر دوستانش برگشت.
آنها به محض این که او را دیدند از خنده روده بُر شدند.

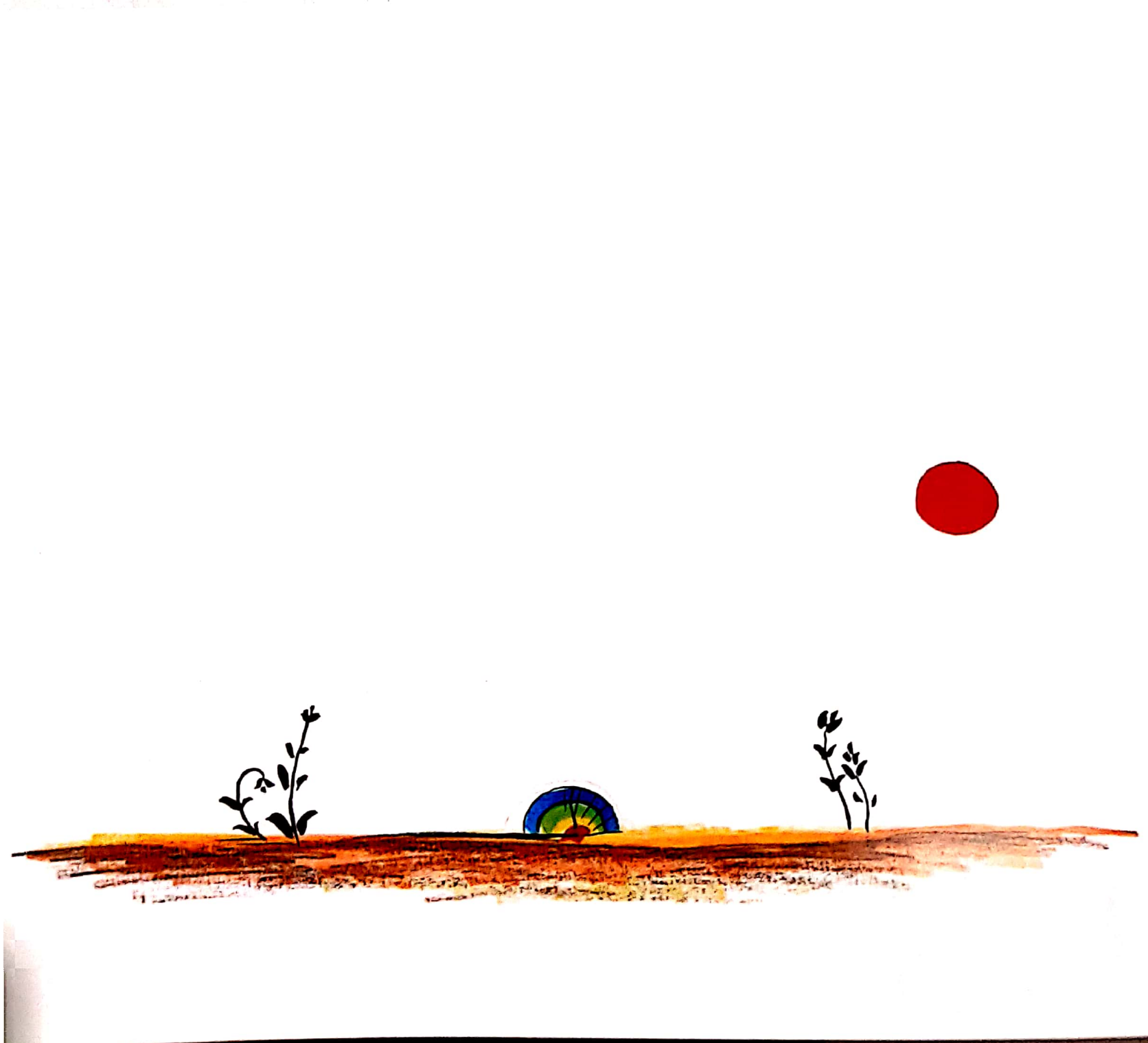


نخودفرنگی با خودش فکر کرد: «شاید دانه‌ی عجیبی باشم ولی به هر حال یک دانه هستم.»

بنابراین مثل همه‌ی دانه‌ها برای خودش توی زمین سوراخی کند ، سپس با پر، خرطوم و بدن راه راهش داخل آن شد.



مدتی گذشت، پاییز، زمستان، بهار. تقریباً یک سال سپری شد.



یک روز یک نشای جدید نخودفرنگی روید که تا به حال کسی مثل آن را ندیده بود.

این اولین باری بود که یک نخودفرنگی به این متفاوتی و به این خوشحالی دیده می شد.

